

ماتریالیسم دیالکتیک

امیرنیک آئین

فصل سوم - اصول و قوانین دیالکتیک

درس ۱۹ - قانون نفی نفی

۱- نفی چیست؟

۲- نقش نفی در امر تکامل

۳- توضیح قانون نفی نفی

قانون وحدت و مبارزه اضداد، منشاء و سرچشمه تکامل و نیروی محرکه آن را نشان می دهد. قانون تبدیل تغییرات کمی به تحولات کیفی بیانگر تغییرات انقلابی و جهشی و چگونگی پیدایش کیفیت نو و نحوه مکانیسم حرکت و تکامل است. قانون نفی نفی که قانون اساسی دیگر دیالکتیک است سمت حرکت و گرایش تکامل و سرشت متقی و پیشرونده آن را بیان می کند. در بررسی این قانون نخست خواهیم دید که نفی دیالکتیکی چیست، سپس درباره نقش نفی در امر تکامل و پیرامون ماهیت و اهمیت قانون نفی نفی به بحث می پردازیم.

(۱)

در جهان مادی پیرامون ما پیوسته شاهد هستیم که پدیده نو و مترقی می زاید و پدیده های کهنه شده که دوران عمر خود را به پایان رسانیده اند جریان زوال را می پیمایند و از بین می روند. بدون استثناء و در همه این زمینه ها کلیه اشیاء و پدیده ها دارای آغازی بوده، دوران رشدی را گذرانده به کهولت می رسند و سپس مرگ و نابودی در می رسد.

تکامل عبارت است از نشستن نو به جای کهنه، پیدایش و نمو پدیده ای که می روید و آینده با آن است به جای پدیده ای که متعلق به گذشته است و رو به تباهی می رود. همه چیز در حال شدن در حال زایش و پیدایش نو و نابودی کهنه است. همین غلبه نو بر کهنه، نویی که خود بر اساس کهنه پدیده شده، نفی نام دارد.

مثال بزنیم: تکامل گیاه نفی بذری است که کاشته شده غلبه نو و رشد ساقه به معنای نفی دانه است.

- پیدایش جامعه سوسیالیستی نفی جامعه سرمایه داری است. غلبه نو و زایش و رشد جامعه فارغ از استثمار به معنای نفی جامعه متکی بر بهره کشی سرمایه داری است.

- پیدایش فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک نفی نظریات ایده آلیستی و متافیزیک سابق است. پیدایش و رشد این فلسفه به معنای غلبه نو و تکامل اندیشه بشری است.

اصلاح نفی را هگل فیلسوف بزرگ آلمانی در فلسفه وارد کرد ولی به آن مفهومی ایده آلیستی داد و اساس نفی را تکامل ایده شمرد.

مارکس و انگلس بنیان گذاران فلسفه علمی ماتریالیسم دیالکتیک اصطلاح نفی را حفظ کردند و به آن محتوی درست ماتریالیستی دادند و ثابت کردند که نفی، پدیده لاینفک تکامل و واقعیت عینی است. کارل مارکس نوشت: در هیچ زمینه ای تکامل جریان نمی یابد، مگر آن که اشکال پیشین موجودیت خود را نفی کند و **مارکس** مثال مشروطیت را اضافه می کند که نفی **سلطنت مطلقه** (به عنوان موجودیت سیاسی قبلی) است. فردریک انگلس نوشته است: برای دیالکتیک هیچ چیز مطلق و قطعی نیست و در برابر روند لاینقطع «شدن و نابود شدن» هیچ چیز تاب مقاومت ندارد.

نفی نتیجه مبارزه اضداد است. بنابر این به طور عینی از وجود گرایش های متضاد و متقابل آن ناشی می شود. نفی یعنی از بین رفتن شیئی یا پدیده کهنه یا جنبه و گرایش کهنه شده و در

عین حال فراهم ساختن شرایط برای رشد و تکامل شیئی یا پدیده نو یا جنبه و گرایش نو در سطحی عالی تر. پس نفی دیالکتیکی فنا کردن مطلق نفی عبث نیست بلکه یک نفی تکاملی، مثبت، خلاق و زاینده رشد است. در چنین نفی ای عناصر مثبت گذشته حفظ می شود و بین کهنه و نو (بین شیئی یا پدیده منتفی شده و تازه به وجود آمده) مداومت و توارث برقرار می گردد. به این ترتیب ارتباط بین کیفیت قدیم و جدید، بین مراحل رشد در مسیری رو به تعالی حفظ می شود. بنابر این نفی به مثابه پیوند ضرور بین دو مرحله همسایه در روند تکامل جلوه می کند.

یک چنین درک دیالکتیکی نفی، کاملاً با درک متافیزیکی آن فرق دارد. متافیزیک نفی را به معنای طرد مطلق و به دور انداختن کامل و نابودی مطلق می داند. لنین این چنین نفی ای را بی پایه و پوچ خوانده است زیرا که هر گونه امکان ادامه تکامل را منتفی می سازد و ارتقاء به مرحله بالاتر و ادامه کاری عناصر مثبت و جذب تمام جهات مترقی در پدیده نو را منکر می شود. لنین تأکید می کند که نفی را باید به مثابه مرحله ارتباط و حلقه تکامل را با حفظ کلیه جنبه های مثبت و قابل زیست در نظر گرفت. به عبارت دیگر «نو» کهنه را به تمامی نمی زداید بلکه آن عناصر و گرایش ها و جنبه ها را که دارای آینده است مثبت و ارزشمند است حفظ می کند و در سطح بالاتری در پدیده جدید تکامل یافته تر نگه می دارد. مثلاً موجودات زنده عالی تر که بر اساس موجودات و انواع پست تری پدید شده و آن ها را نفی کرده اند بسیاری از خصوصیات قابل زیست و مفید و مثبت آن ها را حفظ کرده اند. مثال دیگر: هر نظام اجتماعی نوین که نظام کهنه را نفی می کند عناصر مثبت آن نظیر نیروهای مولده آن و کامیابی های علوم و فرهنگ و فن آن را نگاه می دارد. به این ترتیب باید از طرفی ادامه کاری در جریان تکامل وجود ارتباط نو با کهنه را پذیرفت و از طرف دیگر باید در نظر داشت که عنصر نو هیچ گاه عنصر کهنه را تمام و کمال و به صورت کهنه آن را در خود نمی گنجاند بلکه جهات و عوامل جداگانه را می گیرد و آن ها را متناسب با ماهیت خود تغییر داده و جذب می کند. نفی نتیجه تکامل درونی خود اشیاء و پدیده ها و نبرد اضداد است. آن ها بر اساس تضادهای درونی خود در جریان تکامل شرایط نفی خود و گذار به کیفیت نو و عالی تر را فراهم می سازند. پس نفی عبارت است از غلبه نو بر کهنه بر اساس تضادهای درونی.*

* با وجود اینکه اصلاح نفی دیر زمانی نیست که در فلسفه مصطلح شده ولی درک ماهیت این مسئله و بیان آن در اندیشه دیالکتیکی متفکران مختلف تاریخی چندانی ندارد. چه بسا اندشمندانی که به مقوله نفی پی برده و تلویحاً آن را پایه تکامل دانسته اند از هر اکلیت در یونان باستان گرفته تا روسو و دیدرو در عصر مدرن. در فلسفه ایرانی نیز در گنجینه شکوهمندی که متفکران ما به جای گذاشته اند به اندیشه درخشان مولوی بر می خوریم که در پندار عرفانی خویش مرگ و فنا را گذار از یک مرحله پست تر به یک مرحله برتر می دانست. به نظر او مرگ (و به اصطلاح فلسفی مدرن نفی) شر نیست و نباید از فنا رو بر تافت چرا که سرمنشأ تکامل است.

راست آمد «اقتلونی یا نقات»

راست آمد «ان فی قتلنی حیات»

می بینیم که متفکر بزرگ مولوی اگر چه در زمینه عرفانی یعنی با محتوی ایده آلیستی با وجود این نقش مرگ را به مثابه نفی حالتی برای اثبات حالت بالاتر درک می کند و به نقش خلاق و آفریننده مرگ (به نقش مثبت عمل نفی) پی می برد. وی همچنین می سراید:

از فنایش رو چرا بر تافتی

بر بقا چسبیده ای ای لافتی

بر بقای جسم چون چسبیده ای؟

هستی انسان شد از مرگ نبات

چون چنین بردیست ما را بعد مات

ای بقاها از فناها یافتی

زان فناها چه زیان بودت که تا

در فناها این بقاها دیده ای

محتوی ایده آلیستی نظریه که به قول دکتر تقی ارانی تکامل را حرکت کمالیه روحانیت می دید، پیدایست ولی جالب درک نقش و نفی و فنا در روند تکامل است. برای مولوی مرگ (نفی) عدم مطلق نیست بلکه شکل انتقال به مرحله بعدی است پلی است برای گذار به عرصه و الاثر. شایان ذکر است که در این درسنامه اشاره به اندیشه های خردمندان بزرگ و متفکرین ایرانی تنها از جهت توجه دادن به گنجینه غنی فرهنگ ملی ما و دستاوردهای ارزشمند آن در احوار مختلف با درجات و سطوح گوناگون و همچنین برای تمثیل و تسهیل امر آموزش و نزدیک کردن مسائل مطروحه با روحیه فراگیرنده و آشنایی با برخی اصطلاحات صورت می گیرد. و البته این اشارات به معنای بیان کاملاً علمی و دقیق مسائل مطروحه نیست. بر عکس همین اشارات خود به بهترین وجهی بیانگر محدودیت تاریخی و ناگزیر اندیشه های مزبور بوده و نشان می دهد که ماتریالیسم دیالکتیک به چه قله عظیمی از دستاوردهای

اگر دانه گندم را زیر لگد له کنیم باز هم آن را نفی کرده ایم. ولی این دیگر یک نفی دیالکتیکی نیست چرا که در آن زایش نو نیست و له شدن راه رشد ضروری دانه نیست. نفی تنها زمانی دیالکتیکی است که منشأ اعتلاء و راه رشد باشد و عناصر سالم و مثبت و ارزشمند را حفظ کند.

نفی به معنای آن است که در جهان مادی یک روند دائمی و جاودانه نو شدن و تغییر نابودی پدیده کهنه و پیدایش نو جریان دارد. جایگزینی کهنه با نو متضمن نفی کهنه است. متافیزیک برای نفی، منشأ خارجی و خصالتی تصادفی و ویران گر قائل است. ماتریالیسم دیالکتیک منشأ نفی را در تضاد داخلی و بنابر این آن را دارای خصالتی عینی و ضرور می داند. نفی هم ویرانی عناصر کهنه شده و فرسوده و هم حفظ عناصر و عوامل مثبت قبلی و ارتقاء آن به سطح بالاتر است. در عمل ما در عین حال هم با نابودی و هم با پیدایش روبرو هستیم.

نفی مقوله فلسفی است که عمل دائمی و بغرنج تغییر کیفیت اشیاء و روندها را در حرکت و تکامل آن ها بیان می کند. نفی دیالکتیکی بیان گر وحدت بین گسست و پیوست در روند تکامل و پیوند متقابل بین کهنه و نو است.

(۲)

بررسی نقش نفی در امر تکامل عبارت است از بررسی این مسئله که چرا تکامل خصالت مترقی دارد، چگونه پیشرونده و رو به تعالی است؟ این مسئله در واقع بیان خود قانون نفی است. اگر نفی لحظه پیوند بین دو مرحله است نفی نفی لحظه پیشرفت و تکامل است. نفی تنها و یک بار برای همیشه وجود ندارد، هر نافی به نوبه خود نفی می شود. نتیجه نفی حل این یا آن تضاد و نابودی کهنه و استقرار نو است. ولی آیا با این امر به خاتمه راه می رسیم و دایره بسته می شود؟ اگر چنین می بود تکامل قطع می گردید و دیگر از کهنه و نو تضاد و حل آن سخنی به جای نمی ماند. تمام مسئله این جاست که با پیدایش نو امر تکامل پایان نمی پذیرد. هر نویی برای همیشه نو نمی ماند. بلکه در جریان تکامل مقدمات و شرایط بروز عامل نوتر و عنصری مترقی تر را تدارک می بیند. هر زایشی آغاز مرگی و هر نفی ای آغازی برای نفی بعدی است. بر اثر انقطاب و دوگانه شدن و بروز تضاد درونی تازه و پیدایش قطب ها و گرایش های متضاد جدی هر نویی به کهنگی می گراید و دوباره عمل نفی انجام می شود که در واقع نفی آن چیزی است که خود قبلاً نافی بود. نافی خود منتفی می شود، نفی نفی صورت می گیرد.

به دیگر سخن آنچه که خود زمانی نو بود و بر کهنه ای پیروز شده بود حالا خود او نفی می شود. پس نفی یعنی نشستن نوتر به جای نو (که حالا دیگر کهنه شده) و تازه نتیجه همین نفی نیز به نوبه خود، دوباره نفی می شود و به همین ترتیب تا بی نهایت، امر نفی که امر تکامل و نو شدن دائمی و سیر به سوی کمال و تعالی است ادامه می یابد و هر گز تمام نمی شود.

پس تکامل عبارت است از عده بی شماری نفی، نفی نفی، بی نهایت بار تعویض کهنه با نو و غلبه نو.

در نظر اول، نفی نفی، به صورت بازگشت به آنچه که قبلاً بود جلوه می کند، یعنی این طور به نظر می آید که در مسیر تکامل نوعی گردش و رجعت، پس از طی یک مدار به سوی مبدا وجود دارد ولی نفی نفی به معنای بازگشت به مرحله اولیه و تکرار همان حالت نفی شده سابق نیست بلکه به معنای رسیدن به سطح عالی تر است.

همان مثال ها را دنبال کنیم: محصول جدید دانه ها ساقه را نفی می کنند که خود نافی دانه اولیه بود ولی بازگشت به دانه اینک بر اساس کمی و کیفی جدیدی است. سیر تکامل حلقه بالاتری را طی می کند.

- جامعه سوسیالیستی که نظام سرمایه داری و همراه با آن تمام جوامع متکی به بهره کشی را نفی می کند (که خود نافی جامعه فارغ از بهره کشی کمون اولیه بوده اند) یک بازگشت به همان پله پیشین نیست. تکامل سیر صعودی داشته و بازگشت به جامعه نوین فارغ از بهره کشی در مرحله کیفیتا عالی تری است.

- فلسفه مارکسیستی با نفی ایده آلیسم و متافیزیک پیش از خود تکرار ماتریالیسم ناپی گیر و دیالکتیک سطحی پیشین نیست، بازگشت به همان پله اول نیست بلکه صعودی به مرحله عالی تر تکامل تفکر است.

پس حرکت و تکامل بر پایه نفی نفی در واقع یک مسیر مارپیچی و دایره ماندی را مرتبا گسترده تر و در سطحی بالاتر طی می کند نه حلقه ای بسته و تکرار مکرر. بر اثر این خصلت در مراحل معینی برخی از مختصات مراحل طی شده منتهی بر مبنایی که از جهت کیفی تازه است تکرار می شود و از آنجا که هر درجه عالی تر تکامل فقط آن چیزی را از مدارج پایین تر نفی می کند که کهنه شده است و در عین حال کامیابی های مدارج قبلی و عناصر مثبت و با ارزش گذشته را در خود نگاه می دارد و توسعه می بخشد، تکامل در مجموع خود خصلت مترقی و پیش رو پیدا می کند.^۷

تاریخ جامعه بشری نیز عبارت است از یک رشته نفی نظامات اجتماعی کهنه توسط اجتماعات جدید که هر یک به نوبه خود کهنه می شوند و می روند و منزل به دیگری می پردازند در حالی که عناصر مثبت و با ارزشی را که از کیفیت گذشته در کیفیت تازه قابل بقاست حفظ می کنند و به شکل تازه تری آن را ادامه می دهند. جامعه برده داری کمون اولیه (یا جامعه اشتراکی بدوی) را نفی می کند، فنودالیسم برده داری را سرمایه داری فنودالیسم را و بالاخره جامعه کمونیستی سرمایه داری را. در تمام این روند تاریخی، ما با نمونه روشنی از طرز عمل نفی نفی و حفظ عناصر مثبت و ارتقاء به سطح عالی تر روبرو هستیم. در جامعه اشتراکی اولیه مالکیت اجتماعی و همکاری بین اعضاء جامعه برقرار بود و از استثمار خبری نبود. از جامعه برده داری به بعد، پیدایش مالکیت خصوصی آن را نفی کرد و روابط ستم و بهره کشی برقرار شد.

پس از گذشت قرن ها از جامعه سوسیالیستی به بعد با استقرار سوسیالیسم و کمونیسم بار دیگر مالکیت خصوصی و استثمار نفی می شود و جامعه به مالکیت اجتماعی باز می گردد. روشن است که این، یک تکرار ساده، یک بازگشت به عقب به همان سطح گذشته کمون اولیه نیست. بلکه جامعه در این سیر طولانی نفی نفی، با یک حرکت مارپیچی تکامل یافته و تکنیک عالی و سطح تمدن و فرهنگ بالا برقرار شده و موجب سعادت و رفاه تمام مردم و همکاری برابر و برادرانه می شود.

سیر تکاملی را از آن جهت مارپیچی نامیدیم که معنای نوعی بازگشت در سطح عالی تر و یا تکرار غنی تر را برساند. برای آن که تشبیه روشن تر شود باید صفت اعتلایی یا فرازنده را هم به آن افزود تا پیدایش لحظات دم به دم غنی تر و جامع تر و بغرنج تر را مجسم کند و تصور تکرار مکرر به وجود نیاورد. برخی از نویسندگان برای احتراز از آشفتگی، تشبیه «فتر مخروطی شکل» را ترجیح داده اند تا بدین ترتیب برای نوآموز فلسفه شیوه حرکت پیش رونده و نوع حرکت از پایین به بالا و از ساده به بغرنج را بیان نماید. هر حلقه ای از این

^۷ مولوی با بیان عرفانی خود مسئله حرکت تکاملی از طریق نفی نفی چنین تمثیل می کند:

از جمادی مردم و نامی شدم	از نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه گویم چون ز مردن گم شدم
بار دیگر از فلک پران شدم	و آنچه کاندر وهم ناید آن شدم

مخروط هم مداومت (وراثت) و هم تکرار (بازگشت) و هم ترقی و پیشرفت رو به بالا را القاء می کند. تمامی حلقات فنر مخروطی خصلت بی انتها و بالا رونده ترقی و تحول را تجسم می بخشند. (واضح است که تمام این تشبیهات برای تسهیل کار تعلیم است و مهم درک محتوی و مفهوم منفی نفی و شکل مترقی و متعالی حرکت است.)

از آنچه گفته شد یک شکل گرایش عمومی حرکت و گذار از مراحل سه گانه ای هویدا می گردد. به این ترتیب که ما در هر موردی با یک مرحله اولیه و مبدأ روبرو هستیم که نفی می گردد و آنچه حاصل می شود به نوبه خویش نفی می شود. (البته این روند بی انتهاست) در رابطه با این مسئله و دوره سه گانه تحول دیالکتیکی باید به یک تحریف رایج از جانب مخالفان مارکسیسم توجه داشت.

گذار دوره سه گانه دیالکتیکی بر شالوده عینی قرار دارد و یک نظریه ماتریالیستی است. مخالفان مارکسیسم آن را با سه لحظه ذهنی هگلی که به «سه گانگی» یا «تریاد» موسوم است مخلوط کرده و به آن حمله می کنند. هگل قانون نفی نفی را برای بار اول فرموله کرد. منتهی از موضع ایده آلیستی آن را طرح کرد و پایه را بر تکامل «ایده» مطابق با فرمول سه لحظه «تز و آنتی تز و سنتز» گذاشت. نمونه برجسته آن هم خود ساختمان فلسفی هگلی بود که از ایده مطلق (تز) شروع می شد. در تکامل خود به طبیعت (آنتی تز) می رسید که نفی تز اولیه بود و سپس از طریق نفی نفی به روح مطلق و مجسم در فلسفه هگلی (سنتز) نائل می گشت. اگر چه خود هگل علیه کاریست مکانیکی و خشک و قالبی ساخته و کوشش کردند قانون نفی نفی را در تریاد هگلی خلاصه کنند و در واقع به این قانون حمله برند. دیالکتیک ماتریالیستی بر خلاف سیستم هگلی بر تجزیه و تحلیل علمی واقعیت عینی متکی است و گرایش ها و قوانین و شکل های واقعی حرکت را مطالعه می کند. لنین در دفاع از ضرورت برخورد ماتریالیستی تاریخی و مشخص می نویسد: این شیوه از اساس با آن شیوه ای که مصنوعاً می کوشد واقعیت مادی را در قالب شماهای دگماتیک و ذهنی و به ویژه تریاد بگنجاند مغایر است. تحول از طریق دوره گذار سه گانه یکی از شکل های بروز و بیان قانون نفی نفی است. و این قانون را نمی توان به آن منحصر و در آن خلاصه کرد. مراحل سه گانه مزبور اگر چه محتوی و گرایش تحول مترقی را به ساده ترین وجه بیان می کند ولی به طور اجباری در مورد همه روندها صادق نیست. لنین تأکید و تصریح کرده است که مراحل بی شمار و اشکال گوناگون تحول را نمی توان و نباید در چارچوب تتگ «سه گانگی» چپانید. هر مرحله جدید، مرحله قبلی را نفی می کند و خواص جدیدی را در خود می پرواند در حالی که جوانب مترقی و مثبت قبلی را هم از دست نمی دهد. سرشت و خصلت هر روند مشخص عده مراحل و چند گانگی آن را تعیین می کند. عده مراحل را نمی تواند و نباید مطلق کرد.

(۳)

قانون نفی نفی یکی از سه قانون اساسی دیالکتیک ماتریالیستی است و بر شالوده قانون وحدت و مبارزه اضداد و قانون تبدیل تغییرات کمی به کیفی عمل می کند و بر حفظ و تکامل جنبه های مثبت عامل کهنه و طرد جنبه های منفی و زوال یابنده متکی است.

روند متعالی و پیشرونده به طریقی مستقیم و به اصطلاح سر راست صورت نمی گیرد بلکه با پس رفت ها و بازگشت ها و زیگزاگ ها و چرخش ها همراه است. لنین در بیان طرز عمل قانون نفی نفی از «بازگشت ظاهری کهنه» از «تکرار برخی خصوصیات و جنبه های مرحله قبلی در مرحله بالاتر» سخن می گوید.

شکل اساسی عمل نفی نفی عبارت است از نفی دیالکتیکی که طی آن هر شیئی و پدیده ای بر اثر تضاد درونی خود را نفی می کند، به متضاد خود بدل می شود. به سطح بالاتر کیفی ارتقاء می یابد. ما دائماً با «تکامل» یا «سطح بالاتر» روبرو هستیم.

نکته مهم در طرز عمل قانون نفی نفی این است که این قانون به طور غیر مستقیم و خود به خودی عمل نمی کند بلکه تنها از طریق قوانین ویژه و مشخص هر زمینه ای از واقعیت عینی عمل آن بروز می کند. مثلاً در شیمی قانون تناوب عناصر شیمیایی که مربوط به پوشش الکترونی اتم هاست یا قانون بیورژنتیک که مربوط به وراثت و مداومت و همچنین تغییر و تحول در نسل هاست و وحدت انتورژنز (تکوین فردی) با فیلورژنز (تکوین نسلی) و تکرار خصوصیات اساسی این در آن، قانون انتخاب طبیعی و پیدایش نوع جدید بیولوژیک، قانون تبدیل نظام های اجتماعی، قانون توالی تئوری های علمی که هر یک تئوری های قبلی را در سطحی بالاتر و با حفظ عناصر مثبت و ارزشمند آن را نفی می کند و غیره. قانون نفی نفی، در هر رشته مشخص توسط این نوع قوانین ویژه مربوط به آن رشته بروز و عمل می کند.

ماهیت قانون نفی نفی در این است که در روند تکامل، هر مرحله و درجه عالی تری مرحله و درجه قبلی را نفی و طرد می کند و در عین حال آن را بهبود می بخشد و عناصر مثبتی را که در طی تکامل به دست آمده است حفظ می کند.

آن تحول و تغییری که ثمره نفی نفی باشد خصلت مترقی دارد.

ویژگی عمومیت قانون نفی نفی در این است که هر نوع حرکت و تغییری را در بر نمی گیرد بلکه این قانون مربوط است به حرکت متعالی و تغییر رشد یابنده و مترقی. برخی روندهای مکانیکی و فیزیکی و شیمیایی هستند که تکرار حلقه وار و نسبتاً پایداری هستند و طی آن ها عنصر نویی پیدا نمی شود. قانون نفی نفی این روندها را در بر نمی گیرد. مضمون قانون نفی نفی تحول مترقی، از ساده به بگرنج از پست به رفیع است. منتهی این گرایش به علت طرد و زدودن کهنه، به علت جدا کردن و حفظ عناصر ارزشمند گذشته به شکل نوین، به علت تکرار در سطح بالاتر و حتی مراحل پس رفت، بگرنج می شود. نتیجه این که خصوصیات قانون نفی نفی عبارتند از:

- تکامل خصلت مترقی دارد، دائماً رو به بالاست و عناصر مثبت و ارزشمند گذشته را حفظ می کند. این مضمون قانون نفی نفی است.

- تکامل جریانی است فوق العاده بگرنج که در آن مدارج طی شده تا حدودی تکرار می شود، تا حدودی بازگشت صورت می گیرد منتهی به سطحی بالاتر و با کیفیتی تازه تر و غنی تر. این دو خصوصیت سر منشأ خوش بینی فلسفی مارکسیست - لنینیستی است. نیهیلیست ها (نیست گرایان از واژه نیهیله به معنای نه و نفی) نفی را مطلق و تهی و سترون می کنند، سپتیک ها (شکاکان) تحول را رجعت به گذشته و تکرار مکرر، فاقد پیشرفت و حلقه ای بسته می بینند و پسیمیست ها (بدبینان) هر نوع ترقی و تعالی را منکر می شود و برعکس پس رفت ها را مطلق می کنند. ولی کمونیست ها با توجه به خصلت مترقی تکامل به طور علمی دارای خوش بینی تاریخی (اوپتیمیزم) هستند که پایه فلسفی آن درک دیالکتیکی نفی است.^۷

^۷ توضیح بیشتر: جوامع و تکامل آن ها درس های ۵۹ تا ۶۹ - ترقی اجتماعی و پیش بینی علمی درس های ۴۰-۹۹ و ۱۰۰ اصطلاحات:

نفی نفی negation de la negation تریاد triade
آنتی تری these antithese

سنتز ontogenese اونتورژنز synthese

فیلورژنز philogeneses نیهیلیست nihiliste

سپتیک sceptique پسیمیست pessimiste اوپتیمیزم optimiste